

# شاهنامه فردوسی و باخنامه های ساسانی

دکتر محمد محمدی  
رئیس دانشکده الهیات دانشگاه تهران

شاهنامه فردوسی بنا به عقیده مشهور و بنا بر آنچه از مقدمه های آن برمی آید چه مقدمه قدیم و چه مقدمه جدید مبتنی است بر شاهنامه ابو منصور که در اواسط قرن چهارم هجری به فرمان ابو منصور بن عبدالرزاق طوسی از نامه های کهن ایرانی گردآوری شده است و مأخذ اصلی شاهنامه ابو منصور هم کتاب «خداینامه» بوده است که در اواخر دوره ساسانی تدوین شده و عبارت بوده از داستانهای ملی و حوادث تاریخی آن از قدیمترین زمانها که هنوز شکل تاریخی به خود نگرفته بود و داستانها سینه به سینه نقل می شدند تا دورانی که جنبه تاریخی بخود گرفته و وقایع ثبت و ضبط می شده اند و این کتاب مهمترین مأخذی بوده است که درباره تاریخ عمومی ایران و بعضی از سرزمینهای تابع آن در زبان پهلوی و ادبیات ملی ساسانی وجود داشته است.

کتاب خداینامه پس از غلبه اعراب و انتشار اسلام در ایران از دو طریق مستقل و جدا از هم به عالم اسلام و ایران راه یافت. یکی بوسیله ترجمه عربی آن که در نیمه اول قرن دوم هجری بعمل آمد و دیگر بوسیله ترجمه فارسی آن که خیلی پس از این تاریخ و احتمالاً در قرن چهارم صورت گرفته است. ترجمه آن در عربی بنام سیرالملوک یا سیرملوک الفرس خوانده شد و در فارسی بنام شاهنامه معروف گردید که قبل از فردوسی هم کسان دیگری در صدد جمع یا نظم آن بوده اند و کم و بیش آثاری هم به نثر یا به نظم در این زمینه بوجود آورده اند ولی عظمت شاهنامه فردوسی همه آنها را بدست فراموشی سپرد.

کتاب خداینامه هر چند مهمترین و بزرگترین کتابی بوده که درباره تاریخ و داستانهای ایرانی در زبان پهلوی وجود داشته ولی در این زمینه مأخذ منحصر بفرد نبوده. غیر از خداینامه کتب تاریخی دیگری هم در زبان پهلوی وجود داشته که خود سندی مستقل بشمار می رفته اند و مانند بعضی از داستانها و قصه ها که به تدریج به خداینامه یا ترجمه های آن افزوده گشته در این کتاب وارد نشده و همچنان مستقل و جدا باقی مانده اند و علت اینکه در بعضی از کتب عربی قدیم و همچنین در شاهنامه فردوسی مطالبی دیده می شود که در همه یا بعضی کتب دیگر نیست همین است که هر یک از مؤلفان علاوه بر خداینامه از مأخذ دیگری هم که بدون شك با مأخذ قدیم پهلوی ارتباط داشته بی واسطه یا با واسطه استفاده کرده اند.

ولی با وجود این نمی‌توان گفت که تمام مآخذی که در ادبیات پهلوی وجود داشته مورد استفاده تاریخ‌نویسان عربی زبان و یا گردآورندگان شاهنامه‌های فارسی قرار گرفته و خارج از آنچه در این کتب مندرج است سند دیگری شامل مطالب دیگری در تاریخ ایران در ادبیات ساسانی وجود نداشته است.

زیرا امروز ما در ضمن جستجوها و کاوشهای خود دسته‌گریخته به مآخذی برمی‌خوریم که با آنکه در اصالت آنها شکی نیست معذک مطالب آنها بر کتب تاریخی و شاهنامه‌ها منعکس نشده و چون موضوع سخن ما، در اینجا شاهنامه فردوسی است ازین رو بحث خود را بهمین کتاب و بعضی از مآخذ ساسانی محدود می‌سازیم.

استاد فقید پروفیسور آرتور کریستنسن که بدون شک یکی از محققان عظیم‌الظنیر درباره تاریخ و تاریخ تمدن دوره ساسانی است در تعریف منابع ساسانی که مورد استفاده مورخان عرب و ایرانی قرار گرفته گوید: «سرچشمه اطلاعات فردوسی و ثعلبی یکی بوده است. در اکثر روایاتی که مؤلفان مذکور از خدای نامک نقل کرده‌اند مطالبی هم از سایر مآخذ پهلوی مثل آئین‌نامک و تاجنامک و اندرزها و فرمان‌های عامیانه گرفته و داخل نموده‌اند».

در اینجا صحبت ما بر سر کتابی است که در این عبارت بنام «تاجنامک» ذکر شد و علت انتخاب این موضوع آن است که تحقیق در این امر علاوه بر فائده‌ای که از نظر بحث در مآخذ شاهنامه دارد در روشن ساختن یک راه جدید برای تحقیق در ادبیات ساسانی دارای اهمیت فراوانی است.

شاید لازم باشد که بعنوان مقدمه به این مطلب توجه کنیم که پس از انقضاء دوره ساسانی آثار و نوشته‌هایی که از آن دوره در رشته‌های مختلف ادب و تاریخ و بعضی از علوم معمول آن عصر به مسلمانان رسید کم نبود. توجه خاصی که در دوره ساسانی و بخصوص از زمان خسرو و انوشیروان به بعد به فرهنگ و ادب و علوم عصر می‌شد باعث شده بود که کتب متعددی در رشته‌های مختلف علم و ادب بزبان پهلوی تألیف و یا ترجمه گردد و به این جهت در اواخر این عصر زبان پهلوی زبانی نسبتاً پرمایه بود و در رشته‌های ادب و فرهنگ سرمایه‌ای قابل توجه داشت.

ترجمه نوشته‌های پهلوی بزبان عربی از اوایل قرن دوم شروع گردید و اگر ترجمه دیوان عراق را از زبان پهلوی به عربی سرآغاز عصر ترجمه از این زبان بدانیم باید تاریخ آنرا به نیمه دوم قرن اول هجری جلو ببریم. بهر حال از نیمه اول قرن دوم و بخصوص در دوران ابن مقفع که در سال ۱۴۲ هجری به قتل رسید کار ترجمه از فارسی به عربی رونقی بسزایافت و بعدها در زمان مأمون با تأسیس بیت‌الحکمه که هم کتابخانه و هم دارالترجمه‌ای بود و چندتن از ایرانیان فاضل آنجا را اداره می‌کردند و در آن به کار نقل و ترجمه اشتغال داشتند کار ترجمه از پهلوی هم همچنان رواج داشت بطوری که تا اواخر قرن دوم و نیمه‌های قرن سوم بیشتر کتابهایی که جنبه ادبی و تاریخی داشت و با محیط اسلامی هم سازگار بود به تشویق و زرای ایرانی به عربی ترجمه گردید.

البته قسمت عمده آن ترجمه‌ها بتدریج بخورد زبان عربی رفت و جزء مؤلفاتی گردید که در این زبان بوجود آمد و کم کم از آنها جز نامی باقی نماند و شاید از بسیاری از آنها حتی نامی هم باقی نمانده باشد. ولی با مراجعه بآن نامها و اطلاعاتی که از منابع قدیم عربی و بخصوص از ادبیات دوره عباسی بدست می‌آید معلوم می‌شود که عمده نسبتاً زیادی از آثار پهلوی به عربی ترجمه شده خیلی بیش از آنچه معمولاً تصور می‌رود.

اگر همه مآخذ قدیم عربی را با دقت جستجو کنیم و کسانی را که بعنوان مترجم زبان پهلوی به عربی نامی از آنها در این کتاب باقی مانده و یا ترجمه کتابی را از پهلوی به عربی با آنها نسبت داده‌اند اگر چه مترجم حرفه‌ای بشمار میرفته‌اند جمع کنیم شاید عمده آنها از ۳۰ نفر متجاوز گردد و اگر کتابها و رسائلی هم که از پهلوی به عربی ترجمه شده و ذکری از آنها در مآخذ قدیم عربی رفته و یا اثری از آنها برجای مانده با تفحص و دقت بررسی کنیم شاید به رقمی نزدیک به صد یا

هرچند برخی از آثار دوره ساسانی بعدها بزبان فارسی هم نقل شده ولی هرگز همه این آثار بدان صورت که به عربی ترجمه گردید به زبان فارسی درنیامد و جز آثار معدودی از آنها در ادبیات فارسی راه نیافت آنهم چند قرن پس از انقضای دولت ساسانی که از آن دوره آثار زیادی در دست نبود و بر این جهت که بسیاری از کتب و رسائلی که به عربی ترجمه گردیدند و نامی از آنها در مآخذ عربی باقی مانده در مآخذ فارسی و در آثار بازمانده بزبان پهلوی ناشناخته و ناآشنا است.

از این رو ادبیات عربی در دوره عباسی و بخصوص آن دسته از علوم و آدابی که در آن عصر در ادبیات عرب بوجود آمد و قبل از آن در زبان عربی سابقه نداشت از نظر تحقیق در ادبیات دوره ساسانی دارای اهمیت فراوانی است زیرا با کاوش و تجسس در ادبیات عربی دوره عباسی می توان چهره ادبی ایران را در دوره ساسانی خیلی روشنتر و باشکوهتر از آنچه امروز هست جلوه گرسازیم. از جمله کتبی که در همان نیمه اول قرن دوم هجری بوسیله ابن مقفع از زبان پهلوی به عربی ترجمه گردید کتاب یا کتابهایی بوده است که در مآخذ عربی به اسم کتاب التاج ذکر شده این اسم ترجمه تاجنامه است که در پهلوی تاجنامک خوانده می شده است. سابقاً اهل تحقیق گمان می بردند که کتاب التاج یا تاجنامه عنوان یک کتاب بوده و گرچه استاد فقید کریستن سن در موردی احتمال داده بود که شاید در ادبیات ساسانی تاجنامه های متعدد وجود داشته - لیکن این امر از حد احتمال تجاوز نمی کرد ولی امروز ما از این کتاب یا عبارت دیگر از این دسته از کتابها اطلاعات بیشتری داریم. امروز ما می دانیم که تاجنامه در ادبیات پهلوی عنوان خاص یک کتاب نبوده بلکه مانند بیشتر عناوین آن دوره همچون «اندرز نامه» و چند نامه و «آیین نامه» عنوان عمومی کتابهایی بوده است که در موضوع خاصی تألیف میشده.

موضوع تاجنامه ها معمولاً چیزهایی بوده که دانستن آنها برای پادشاهان و شاهزادگان و طبقه اشراف مملکت از لحاظ آشنا شدن با رسم و آیین شاهی و مملکت داری و آگاهی بر سرگذشت پادشاهان گذشته و سنتهای ایشان ضروری و جزء فرهنگ مخصوص این طبقه شمرده میشده و به این جهت هم با عنوان عمومی «تاج» که از مختصات پادشاهان بوده شناخته شده اند. این قبیل کتابها یا مشتمل بر تعلیماتی در امور سلطنت و تشریفات درباری و با متضمن شرح حال و سرگذشت و کارنامه یکی از پادشاهان و سخنان حکیمانه و سودمند و اندرزهایی بوده که در موضوعهای مختلف از زبان آنها روایت می شده.

بطور قطع نمیدانیم که در ادبیات ساسانی چند کتاب از این نوع وجود داشته ولی از جستجوهای که تا کنون به عمل آمده نام و نشانی از چهار کتاب از این نوع که بزبان عربی ترجمه شده یافته ایم که چون در جای دیگر درباره آنها بطور تفصیل بحث کرده ایم در اینجا به تفصیل آن نمی پردازیم<sup>۲</sup>.

در اینکه آیا فردوسی یا گردآورندگان شاهنامه ابومنصوری از این کتابها استفاده کرده اند و یا اینکه متن پهلوی این کتابها تا اواخر قرن چهارم باقیمانده و در دسترس ایشان بوده است شك و تردید فراوان هست بلکه اگر بخواهیم ملاک دآوری خود را در این باره آن قسمت از آثار بازمانده از بعضی از این تاجنامه ها و مقایسه آن با مطالب شاهنامه در همان زمینه قرار دهیم باید بگوئیم که گردآورندگان شاهنامه از این مآخذ بی اطلاع بوده یا آنها را در دسترس نداشته اند ولی برای اینکه این دآوری مبتنی بر حدس و گمان نباشد عجله آنرا محدود به همان قسمتی می کنیم

۱ - برای اطلاعات بیشتر درباره مترجمان از پهلوی و کتبی که ترجمه کرده اند رجوع شود به کتاب نگارنده به عنوان « المترجمون و النقلة عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولى » چاپ دانشگاه لبنان بیروت ۱۹۶۷ .  
 ۲ - رجوع شود به کتاب نگارنده بنام الترجمة والنقل عن الفارسیة فی القرون الاسلامیة الاولى جلد اول . کتب التاج و الآیین انتشارات دانشگاه لبنان بیروت ۱۹۶۴ .

که فرصت مقایسه و سنجش مطالب آن با مطالب شاهنامه دست داده و در آن فحص و بررسی به عمل آمده است.

یکی از کتابهایی که از نوع همین تاجنامه‌ها بوسیله ابن مقفع به عربی ترجمه شده کتابی بوده که در الفهرست ابن ندیم بنام «کتاب التاج فی سیره انوشروان» یاد شده یعنی «تاجنامه در سیرت انوشروان» گرچه چندی پیش بعضی از خاورشناسان بسبب آنکه اثری از چنین کتابی در جایی نیافته بودند و وجود چنین کتابی با گمان آنها دایره بریگانه بودن کتاب تاجنامه مغایرت داشت در وجود چنین کتابی در ادبیات ساسانی تردید داشته و عبات «فی سیره انوشروان» را الحاقی می‌شمرند ولی همانطور که گفتیم امروز ما درباره این کتاب اطلاعات جامعتری داریم و حتی قسمتهایی از ترجمه عربی آنرا هم در بعضی از مآخذ عربی یافته‌ایم که نه تنها برای فهم نوع مطالب تاجنامه‌ها بلکه حتی برای روشن ساختن بعضی از حوادث دوران خسرو انوشیروان بسیار مفید و جالب است.

کتاب التاج فی سیره انوشروان شرح حال و کارنامه‌ای بوده است از خسرو انوشیروان که انشاکنده آن خود وی بوده و به اصطلاح امروز یک Auto Biographi است. آثاری که توانسته‌ایم تا کنون از این کتاب از مآخذ قدیم عربی بدست آوریم شامل چند موضوع از حوادث مهم عصر انوشیروان است که علاوه بر آنچه معمولاً در تواریخ مستند از خداینامه و منابع دیگر یافت می‌شود دارای اطلاعات بیشتر و دقیقتری است از مقایسه این مطالب با آنچه در شاهنامه فردوسی در تاریخ و وقایع زمان انوشیروان نقل شده این نتیجه بدست می‌آید که این کتاب در دسترس گرد آورندگان شاهنامه نبوده است. و از این اوراق می‌توان در روشن ساختن بعضی از نقاط دوره انوشیروان که در تواریخ شرقی روشن نیست استفاده نمود.

و اینک برای اینکه هم با این کتاب بیشتر آشنا شویم و هم مطالب آنرا با شاهنامه بسنجیم چند نمونه از مطالب آنرا در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱ - پروکوپوس تاریخ‌نویس رومی که همزمان انوشروان و ژوستینیان قیصر روم بوده و حوادث جنگهای روم و ایران را در این زمان برشته تحریر کشیده خبری را درباره سوء قصد نسبت به انوشروان نقل می‌کند که ظاهراً در تاریخ رسمی دوره ساسانی یعنی خدای نامک منعکس نشده پروکوپوس این سوء قصد را در اثر توطئه بزرگان ایران که از روش حکومت انوشروان دلگیر و در صدد بوده‌اند دیگری را از خاندان قباد به شاهی بنشانند دانسته است. اگرچه این نظر پروکوپوس درباره نسبت دادن سوء قصد به بزرگان ایران یا سیر حوادث در زمان انوشروان هم آهنگ بنظر نمی‌رسد زیرا خسرو انوشروان بیش از هر پادشاه دیگر با قلع و قمع مزدکیان به بزرگان ایران خدمت کرده و هیچ موجبی برای دلگیری آنان تا این حد که بچنین کار خطیری دست بزنند وجود نداشته ولی در هر حال خبر جالبی است که از نظر مطالعه در وضع دوره ساسانی قابل مطالعه است در شاهنامه فردوسی هیچگونه اشاره‌ای به این حادثه وجود ندارد ولی در اوراق باز یافته از کتاب سیرت انوشیروان این حادثه بصورتی بیان شده است که با سیر حوادث دوره انوشروان منطبق‌تر و در نظر عقل و منطق درست‌تر بنظر می‌رسد در این اوراق این حادثه چنین بیان شده:

«روزی در هنگامی که برای گذراندن تابستان به همدان میرفتم در دستگرد نشسته بودم و برای سفیرانی که از سوی خاقان هیتالیان و چین و قیصر و بعیور دربار گاه ما بودند طعام گسترده بودند که ناگاه مردی از اسواران با شمشیر آخته بدرون آمد و تا نزدیک پرده پیش دوید و پرده را در سه جای بدرید<sup>۱</sup> و میخواست بدانجا که ما نشسته بودیم درآید و بما حمله کند یکی از ملازمان به من اشاره کرد که شمشیر بر کشم و به استقبال او شتابم ولی من میدانستم که اگر او تنها یک مرد باشد میان من و او حائل خواهند شد و اگر گروهی باشند شمشیر من کاری از پیش نخواهد برد ترس به خود راه ندادم و از جای نجیبدم. یکی از نگهبانان او را گرفت مردی بود آزری از اطرافیان و خاصان خود ما. تردیدی نبود که کسان بسیاری همراهی او هستند. از من خواستند

که در آنجا نشینم و بزیم شراب را در جمع حاضر نشوم تا کنه آن کار آشکار شود خواست آنان را اجابت نکردم تا سفیران درمن بیم وهراسی نبینند و برای شراب بیرون آمد. چون از آن کار فراغت یافتم مرد رازی را بپریدن دست و عقوبتهای دیگر بیم دادم تا نام کسی که او را بدینکار برانگیخته برآستی بگوید و به او اطمینان دادم که اگر راست گوید از آن پس عقوبتی بدو نرسد گفت گروهی که از خود کتابها و سخنانی پرداخته و گفته اند که از سوی خدا است او را بدینکار واداشته و بدو گفته اند که کشتن من او را به بهشت خواهد برد چون از این امر جويا شدم آنرا درست یافتم. دستور دادم تا مرد رازی را رها کنند و آنچه از مال او گرفته بودند باو باز پس دهند و زدن گردن آن کسانی که دینی بدروغ آورده و او را بدینکار واداشته بودند فرمان دادم و از آنها کسی را در جای نگذارم».

و چنانکه گذشت از این واقعه هیچ ذکری در شاهنامه نشده و همچنین است واقعه دیگری از دوره انوشروان که در تواریخ غربی منعکس شده ولی در شاهنامه از آن اثری نیست و در سیرت انوشروان تفصیل آن واقعه را می‌یابیم و آن موضوع تعقیب و آزار آن دسته از اشراف و نجبای ایرانی است که دیانت زردشتی را ترك نموده و بدین مسیح‌گرویده بودند به این واقعه یکی از مورخین کلیسای مسیحی بنام J. La Bourt در کتابی بعنوان «مسیحیت در امپراطوری ایران در زمان ساسانیان» نوشته - اشاره کرده و تاریخ آنرا در آغاز جنگ ایران و روم نوشته و واسطه و عامل این کار را هم هر مز مؤبدان مؤبد انوشروان دانسته است به این واقعه هم در شاهنامه فردوسی و احتمالاً در مآخذی که از خداینامه استفاده کرده اند اشاره ای نیست ولی در کتاب سیرت انوشروان تفصیل این واقعه به این صورت ذکر شده است.

«مؤبدان مؤبد بما گزارش کرد که گروهی از اشراف که آنها را نام برده بود و برخی از آنها بر درگاه ما حاضر و بعضی در شهرهای دیگر بودند دینشان مخالف دینی است که ما از پیامبر و دانایان خود به ارث برده بودیم و که آنها در نهان بدین خود سخن می‌گویند و مردم را به آن می‌خوانند و در این امر تبااهی مملکت است زیرا با این حال رعیت یکدل نخواهند ماند تا همه آنچه را که شاه در دین خود حرام می‌شمارند حرام بشمارند و آنچه را که او روا میداند روایند... من آن پراکنده دلان را خواستم تا با آنها گفتگو و مجادله شود و بر حقیقت واقف گردند و آنرا گردن نهند. و فرمودم تا آنها را از شهر و کشور و قلمرو فرمانروائی من دور کنند و هر سو به جستجو پردازند تا هر که بر دین آنها است با آنان نیز به همانگونه رفتار شود».

در این باره می‌نویسد که شدت جنگ ایران و روم بر آتش تعصبات دینی دامن می‌زد و شاه اگرچه این آزارها را قبول نداشت لکن محض رعایت سیاست اغماض، تحمل می‌نمود.

از وقایع مهم دوران انوشروان مسأله روابط ایران با خزرها در قفقاز و کرانه‌های شمال غربی دریای خزر بود و در این قسمت غالباً نواحی شمال غربی ایران مورد تاخت و تاز این قبایل قرار می‌گرفت گاهی نیز از طرف دولت روم پشتیبانی می‌شدند و بیش از یکبار انوشروان به آن حدود لشکر کشید و برخی از قبایل ترك را مطیع ساخت و هر دسته از آنها را تحت فرماندهی یکی از سرداران خود در ایالت‌های شمالی قرارداد. در شاهنامه فردوسی از سفرهای خسرو به قفقاز ذکری نشده و بطور کلی سفرهای جنگی انوشروان در شاهنامه قدری درهم است و غالباً در تعیین محل جغرافیائی آن مسامحه‌ای دیده میشود ولی در کتاب سیرت انوشروان درباره دوسفر جنگی خسرو انوشروان به قفقاز اطلاعات دقیق و نسبتاً مفصلي بدست می‌آید. سفر اول چنین بیان شده:

«ترک‌هایی که در ناحیه شمال بودند شرحی از تنگدستی و نیازمندی خود به ما نامه کرده و نوشتند اگر چیزی به آنها ندهیم بکشور ما خواهند تاخت آنها از ما چند چیز می‌خواستند یکی آنکه آنان را در سلك سپاهیان خود در آوریم و برای آنها وظیفه‌ای مقرر داریم که بدان زندگی

۳ - در مجالسی که در حضور شاه تشکیل می‌یافت پرده‌ای پادشاه را از حضار جدا میکرد و بین مسند شاهی و پرده مذکور ده ذراع بود و بین پرده و مقام اعضاء طبقه اول نیز ده ذراع فاصله بود (جاحظ و مسعودی).

کنند و از سرزمین گنجه و بلنجر و آن ناحیه به اندازه‌ای که بتوانند روزی خود را از آن بدست آورند به آنها واگذاریم. من صلاح چنان دیدم که خود در همان راه تا دربندصول پیش روم. می‌خواستیم شاهانی که از طرف ما بر آن نواحی گمارده شده‌اند بدانند که ما چگونه هر زمان اراده کردیم برای سفر آماده و به اینکار توانائیم و همچنین می‌خواستیم که آنها هیبت شاهی و کثرت سپاهی و آمادگی تمام و سلاح کامل ما را که بدان بردشمنان خود چیره می‌گردند به بینند و نیروی پشتیبان خود را در هنگام نیازمندی بشناسند و نیز می‌خواستیم که آنها را در این سفر با دادن پاداش و بخشیدن مال و نزدیک ساختن بخود و با سخنان نرم و ملامطت آمیز دلخوش دارم تا این عمل دوستی و گرایش آنها را نسبت بما بیفزاید و آنان را در جنگ با دشمنان ما سرسخت و پایدارتر سازد. و همچنین می‌خواستیم دژهای آنها را سرکشی کنم و در رهگذر خود از حال و وضع خراجگزاران جويا شوم.

پس راه همدان و آذربایجان پیش گرفتم و چون بدر بندصول و شهر فیروزخسرو رسیدم آن شهرهای کهنه و آن مرزها را تعمیر کردم و بساختن دژهای دیگری فرمان دادم چون خبر فرود آمدن ما در آنجا به خاقان خزر رسید ترسید که مبادا براو بتازیم به من نامه کرده از آن هنگام که من پیادشاهی رسیده‌ام او همواره دوستدار صلح و آرامش بوده و فرمانبرداری مرا برای خود سعادت می‌شمارد. یکی از سرداران او چون حال او را بدینگونه یافت صلاح خود را در ترک او دید و با دوهزار تن از کسان خود نزد ما آمد. ما او را پذیرفتیم و در نزد سردارانی که در آن ناحیه داشتیم جای دادیم و براو و کسانش معاشی مقرر داشتیم و فرمودیم تا در آنجا دژی به آنان واگذارند. و همچنین فرمان دادیم تا در آنجا نمازخانه‌ای برای همکیشان ما بسازند. و مؤبد و گروهی از مردان دین را در آن بگماردیم و دستور دادیم که به ترکان که در اطاعت ما درآمده بودند سود فرمانبری از فرمانروایان را بیاموزند و آنها را به دوستی و راستی و دادگری و پندآموزی و پایداری در برابر دشمن برانگیزند و دین عقیده ما را بنو خاستگان آنها یاد دهند و در آن مرزها برای آنها بازارهایی بپا داشتیم و راههای آنها را اصلاح کردم و منزلگاهها ساختیم. . .»

سفر دوم خسرو و انوشروان که در سال سی و هفت از سلطنت آن پادشاه اتفاق افتاد در کتاب سیرت انوشروان بدینگونه توصیف شده است:

«بر سر سی و هفتمین سال از پادشاهی ما چهار تیره از ترکان ناحیه خزر که هر تیره را پادشاهی بود به ما نامه نوشتند و در آن از تنگدستی که بدان دچار شده بودند و از اینکه خوشبختی خویش را در بندگی ما میدانند سخن گفته و از ما خواسته بودند که به آنها اجازه دهیم تا با مردم خود به خدمت ما در آیند و بدانچه فرمائیم عمل کنند و آنچه را پیش از پادشاهی ما از آنها سرزده بردل نگیریم و با آنها مانند سایر بندگان خود رفتار نکنیم. . .»

من در پذیرش آنان چندین فائده دیدم از آن جمله یکی توش و توان و دلیری آنان بود و دیگر این بود که بیم داشتم از اینکه احتیاج آنان را و ادارد تا بقیصر یا پادشاه دیگری روی آورند و آنان بکمک این ترکان توانائی یافته و بر ما چیره شوند.

قیصر پیش از این هم این ترکان را با دستمزد گرافی برای جنگ با شاهان کشور ما بمزد میگرفت و آنها را در آن جنگ بسبب همین ترکان شوکتی بود زیرا ترکان لذت زندگی را نچشیده‌اند و سختی زندگی آنها را بر مرگ دلیر می‌سازد. به آنها نوشتم:

«ما هر کسی را که در اطاعت ما در آید می‌پذیریم و آنچه را داریم از کسی دریغ نمیداریم و به مرزبان در بند نیز فرمانی نوشتیم که آنها را دسته دسته بدرون کشور راه دهد. بمن نوشت که پنجاه هزار تن از آنان با زنان و فرزندان و بستگانشان و سه هزار تن هم از سران و سرداران آنها همچنین با خانواده و زنان و فرزندان و بستگان آمده‌اند.

چون این خبر به من رسید خواستم که آنان را به خود نزدیک گردانم تا در بزرگداشتی که از آنها می‌کنم و عطائی که به آنها می‌بخشم قدر احسان مرا بشناسند و با سران سپاه ما مانوس

و آرام دل گردند که هر گاه خواستیم آنها را با یکی از سرداران خود به جایی بفرستیم هر يك را به دیگری اعتماد باشد. پس به آذربایجان حرکت کردم و چون از آذربایجان گذشتم به آنها اجازه حضور دادم. . . .»

این قطعه نسبتاً مفصل است همه آن با همین دقت در تعریف جزئیات همراه است که چون در اینجا مجال نیست از بقیه آن صرف نظر می شود.

گذشته از مواردی که ذکر شد موارد دیگری هم که در کتاب تاجنامه در سیرت انوشروان یافت میشود و در شاهنامه نیست دیده می شود که در اینجا مجال ذکر آنها نیست و غرض از بیان این چند مورد هم این بود که اولاً نمونه ای از این قطعات باز یافته از این کتاب درست باشد و ثانیاً به این نکته توجه شود که از خلال مآخذ عربی و ادبیات زبان عربی در دوره عباسی می توان راههای تازه ای برای تحقیق در ادبیات ساسانی یافت که محققان جوان نباید از آن غفلت نمایند<sup>۴</sup>.



۴ - برای تفصیل این موضوع مراجعه شود به سخنرانی این نگارنده در کنگره ایرانشناسان که در نشریه ایرانشناسی با عنوان «یکی از مهمترین منابع تحقیق درباره ادبیات ساسانی» چاپ شده است.